

عنوان درس

اجداد پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ویژه نوجوان ۲ (دیرستان)

صالحین استان زنجان
www.SalehinZn.ir



فهرست

- ۳ ریاست هاشم
- ۴ ریاست عبدالمطلب
- ۵ عبدالله بن عبدالمطلب
- ۶ عام الفیل
- ۶ ریاست ابوطالب
- ۷ در ساختمان کعبه
- ۸ اهل کتاب در انتظار پیامبر خاتم
- ۹ نکات مهم درس
- ۹ سوالات

اجداد پیامبر (ص)

اجداد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، تا آنجا که عرب می شناختند و خبر داشتند، شیخ و رئیس قبیله قریش در مکه بودند و از آنجا که مهمانان مردم مکه، حجاج بیت الله الحرام بودند، اجداد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اطعام حجاج و رسانیدن آب در آن کوه ها و دره های سوزان را به عهده داشتند؛ تا آن که این ریاست به «عبد مناف» رسید. عبد مناف را چهار فرزند بود به نام های: هاشم، عبد الشمس، نوفل و مطلب.

• ریاست هاشم

پس از وفات عبد مناف، میان هاشم و عبد شمس درباره ریاست بر قریش، درگیری و خصومت شدید به پا شد. هاشم در آن درگیری پیروز شد و در روزگار خویش نام آورتر از پدران خود گردید. هاشم اولین کسی بود که دو سفر تجارتي تابستان و زمستان را برای قریش بنیان گذارد. در تابستان کاروان تجاریشان به شام می رفت که آن سفر را «رحله الصيف» می نامیدند و در زمستان از راه یمن به حبشه و آفریقا می رفتند که نیز آن را «رحله الشتاء» می نامیدند. در آن زمان که هیچ فرد یا قبیله ای از بیم غارتگری در امان نبود، هاشم نخست از قیصر، پادشاه روم که در شام بود، امان نامه ای برای کاروان های تجارتي قریش در قلمرو حکومت قیصر گرفت و سپس در بازگشت از شام به مکه، از هر یک از قبایل عرب نیز که در سر راه قافله بازرگانی بودند، پیمان گرفت که قافله بازرگانی قریش در حال عبور از زمین های آنان، در امان باشند و بدین گونه امنیت آن قافله ها در مسیر تجارتي تأمین گردید. هاشم در سال های قحطی، اهل مکه را اطعام می کرد تا آن که قحطی برطرف می شد. وی در سفری به شام، در شهر مدینه فرود آمد و با «سلمی» دختر زید از قبیله خزرج ازدواج کرد.

شیخ عباس قمی (رحمه الله علیه) درباره این زمینه می فرماید: «چون جلالت هاشم به آفاق رسید، سلاطین و بزرگان برای او هدایا فرستادند و استدعا نمودند که دختر از ایشان بگیرد، شاید نور محمدی (صلی الله علیه و آله وسلم) که در جبین داشت به ایشان منتقل گردد؛ ولی هاشم قبول نکرد»

و از نجبای قوم خود، دختر خواست و فرزندان ذکور و اناث آورد که از جمله «آسد» است که پدر فاطمه، والده حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است ولکن نوری که در جبین داشت باقی بود. پس شبی از شب‌ها بر دور خانه کعبه طواف کرد و به تضرع و ابتهال از حق تعالی سؤال کرد که او را فرزندی روزی فرماید که حامل آن نور پاک شود. پس در خواب او را امر کردند به «سلمی» دختر عمرو بن زید بن لبید از «بنی النجار» که در مدینه بود.

پس هاشم به عزم شام حرکت فرموده و در مدینه به خانه عمرو فرود شده، دختر او سلمی را به حباله نکاح درآورد و عمرو با هاشم پیمان بست که دختر خود را به تو دادم، بدان شرط که اگر از او فرزندی به وجود آید، همچنان در مدینه زیست کند و کس او را به مکه نبرد. هاشم بدین پیمان رضا داد و در مراجعت از شام، سلمی را به مکه آورد و چون سلمی حامله شد به عبدالمطلب، بنا به آن عهده که شده بود، او را برداشته دیگر باره به مدینه آورد تا در آنجا وضع حمل کند و خود عزیمت شام نمود و در «غزه» مدینه‌ای است در اقصی شام و مابین شام و عسقلان، دو فرسخ است وفات فرمود. اما از آن سوی سلمی، «عبدالمطلب» را بزاد و او را «عامر» نام کرد و چون بر سر موی سپید داشت، او را «شیبّه» گفتند.

آن‌گاه که هاشم وفات کرد، قبایل قریش بر خود هراسیدند که مبدا قبایل عرب بر آنها چیره شوند و بدین سبب نتوانند کاروان‌های بازرگانی خود را به کار برند. بدین سبب دو برادر هاشم، عبد شمس و نوفل، با نجاشی حبشه و کسری، پادشاه ایران تجدید عهد و پیمان کردند. چندی بعد آن دو وفات کردند و ریاست مکه به برادرشان «مطلب» فرزند عبد مناف رسید. مطلب به مدینه رفت و فرزند برادر خود هاشم، یعنی «شیبّه» را به مکه آورد. ریاست قریش پس از وفات مطلب به برادرزاده‌اش عبدالمطلب منتقل گردید. جناب شیخ قمی درباره علت شهرت شیبّه به عبدالمطلب در میان قریش را، چنین می‌فرماید: «پس مطلب به مدینه آمد و برادرزاده خود را بر شتر خویش ردیف ساخته به مکه آورد. قریش چون او را دیدند، چنان دانستند که مطلب در سفر مدینه عبدی خریده و با خود آورده، لاجرم شیبّه را عبدالمطلب خواندند و به این نام شهرت یافت».

• ریاست عبدالمطلب

چندین امر سبب شد که ریاست عبدالمطلب بیش از نیاکانش در قبایل قریش و صحراهای حجاز گسترده شود.

نخست آن که وی از سلاله و نژاد هر دو تیره بزرگ عرب یعنی عدنان و قحطان بود و امر دیگر، کارهای شایسته‌ای بود که عبدالمطلب انجام داد. مانند کندن چاه زمزم که از زمان اسماعیل (علیه السلام) در خانه خدا مورد استفاده اهل مکه و حجاج بیت‌الله الحرام بود و در نتیجه عواملی چند، در زیر خاک مدفون شده بود و کسی محل آن را نمی‌دانست. عبدالمطلب پس از کشمکش‌هایی با قریش، به همراه یگانه فرزندش حارث آن چاه را از زیر توده‌هایی خاک بیرون آورد و سپس آب آن را بر هر نوشنده‌ای سیل کرد.

• عبدالله بن عبدالمطلب

عبدالمطلب را در کندن این چاه، جز یگانه فرزندش حارث یاوری نبود. در آن حال نذر کرد اگر خداوند ده پسر به او عنایت کند، یک پسر را در راه خدا قربانی کند و آنگاه که دارای ده پسر شد، قرعه قربانی به نام کوچک‌ترین فرزندش «عبدالله» بیرون آمد. عبدالمطلب خواست فرزندش عبدالله را در برابر خانه خدا قربانی کند. بزرگان قریش که در آنجا گرد آمده بودند، پیش آمدند و گفتند: این کار شما پیشینه‌ای می‌شود برای دیگران از قریش و پدرانی دیگر نیز فرزندان خود را مانند شما قربانی خواهند کرد! در نتیجه این گفتگوها، قرار بر آن شد که عبدالمطلب در قربانی کردن، بین صد شتر و عبدالله قرعه بکشد. اگر به نام صد شتر قرعه در آمد، صد شتر را قربانی کند و چنان‌که به نام عبدالله در آمد، او را قربانی سازد. چون قرعه کشیدند قرعه به نام صد شتر بیرون آمد. عبدالمطلب نپذیرفت تا آنکه سه بار قرعه به نام صد شتر در آمد. عبدالمطلب صد شتر را قربانی ساخت و گوشتش را اطعام کرد.... و بدین‌سان عبدالله از قربانی شدن رهایی یافت. این کار، اسماعیل (علیه السلام) را در خاطره‌ها زنده کرد و بدین سبب عبدالمطلب را «ابراهیم ثانی» نامیدند. عبدالمطلب «آمنه بخت و هب» را برای همسری فرزندش عبدالله انتخاب کرد.

علامه مجلسی (رحمه الله علیه) فرموده که «چون عبدالله به سن شَبَاب رسید، نور نبوت از جبین او ساطع بود. جمیع اکابر و اشراف نواحی و اطراف آرزو کردند که به او دختر دهند و نور او را بر بایند؛ زیرا که یگانه زمان بود در حُسن و جمال و در روز بر هر که می گذشت، بوی مُشک و عُنبر از وی استشمام می کرد و اگر در شب می گذشت، جهان از نور رویش روشن می گردید و اهل مکه او را «مِصْبَاحُ الْحَرَم» می گفتند تا اینکه به تقدیر الهی، عبدالله با صدف گوهر رسالت پناه، یعنی آمنه دختر وَهَب (ابْنُ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَافِ بْنِ مُرَّة) جفت گردید. چون تزویج آمنه به حضرت عبدالله شد، دویست زن از حسرت عبدالله هلاک شدند!» در نتیجه این ازدواج فرزندی به نام «محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب»، پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) به دنیا آمد.

عام الفیل

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در شکم مادر بود که پدرش عبدالله وفات کرد. در سال ولادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)، «ابرهه» فرمانروای حبشه، با لشکری انبوه و فیل های جنگی، از یمن به سوی مکه برای خراب کردن خانه خدا آمد. عبدالمطلب بر فراز کوه های مکه رفت و دست به دعا برداشت و گریست. خداوند دعای او را به اجابت رسانید و پرنده گان «ابابیل» را بر جیش ابرهه فرستاد و همه آنها را هلاک ساخت. این داستان های عبدالمطلب در قبایل جزیره العرب مشهور گردید و سبب پیدایش احترامی خاص برای وی شد. این سال را عرب «عام الفیل» نامیدند و چنان که گذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در همین سال به دنیا آمد. آن حضرت نخست تحت کفالت جدش عبدالمطلب بود. هنوز خردسال بود که مادرش آمنه وفات کرد و آن گاه که به سن هشت سالگی رسید، جدش عبدالمطلب نیز بیمار شد و کفالت نوه خود محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را به فرزند برونمیش «ابوطالب» واگذار و سپس وفات کرد.

• ریاست ابوطالب

پس از عبدالمطلب، ریاست قبایل قریش به فرزندش ابوطالب منتقل گردید. ابوطالب در همان سال، —

مانند سایر قریش برای تجارت به سفر شام رفت و برادرزاده خود را نیز به همراه برد. در این سفر، راهبان نصاری اوصاف پیامبر خاتم را در محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) باز شناختند و ابوطالب را از آن داستان باخبر ساختند و او را از گزند یهود به برادرزاده اش بیم دادند و اصرار ورزیدند هرچه زودتر به مکه بازگشته، برادرزاده را از قوم و قبیله اش بیرون نبرد و در حراست او بکوشد. ابوطالب به مکه بازگشت و در حراست پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، سعی بلیغ داشت. پس از آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به سن بیست و پنج سالگی رسید، با ثروتمندترین زن قریش، «خدیجه» ازدواج کرد و دارای خانواده ای ثروتمند گردید. در سالی که در مکه قحطی شدید پیش آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از عمویش ابوطالب خواست که فرزندش علی را به او سپارد تا به خانه خود برد و تحت کفالت و پرورش خاص خود درآورد. ابوطالب خواسته برادرزاده را اجابت فرمود و علی خردسال، تحت تکفل پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و در خانه ایشان پرورش یافت.

• در ساختمان کعبه

خانه کعبه را دیواری کوتاه و کمی بلندتر از یک قامت و بی سقف بود و در درون آن چاهی بود که گنجینه کعبه درون آن قرار داشت. در سالی سی و پنجم عمر شریف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) دزدان به آن گنجینه دستبرد زدند و قریش بر آن شدند که خانه کعبه را تجدید بنا کنند. ساختن کعبه را بر قبایل خود تقسیم کردند. آن گاه که ساختمان به جای حجرالاسود رسید، بر سر نصب حجرالاسود بین قبایل قریش، سخت درگیری پدید آمد و هر قبیله ای در پی آن بود که خود این امتیاز را کسب کنند. سرانجام قبایل آماده رزم شدند، تا هر قبیله ای در جنگ غالب شد، او حجرالاسود را نصب کند. در این هنگام سالمندترین مرد قریش، «مغیره بن عبدالله مخزومی»، به قریش که در مسجد الحرام گرد آمده بودند گفت: «ای قبائل قریش! هر کس اکنون از درب مسجد وارد شود، او را حکم قرار دهید و هر چه او گفت عمل کنید». همه این پیشنهاد را پذیرفتند و چشم ها به درب مسجد دوخته بود که نواده عبدالمطلب، محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم) از آن درب به درون مسجد آمد. همه آواز دادند: «هذا الامین رضینا! هذا محمد» این محمد امین است؛ به حکمیت او رضامندیم.

چون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نزد ایشان آمد و داستان را برای او نقل کردند، حضرتش فرمود: «پارچه‌ای بیاورید». پارچه‌ای آوردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با دست خود حجرالاسود را در آن پارچه گذارد. سپس فرمود: «هر قبیله‌ای قسمتی از این پارچه را در دست بگیرد و همچنان بلند کنند و بیاورند تا به جایگاه حجرالاسود». چون چنان کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با دست خود سنگ را برداشت و در جایش گذاشت و روی آن را ساخت و آن غائله را این چنین با حکمت، به نیکی پایان بخشید.

اهل کتاب در انتظار پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم)

خداوند تبارک و تعالی همه اوصاف پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را به پیامبرانش خبر داده بود. محل تولد او، مسکن او، علامت‌های زمان بعثت و هجرت، حتی نشانه‌هایی که در اندام داشت، خصیصه‌هایی که در سلوک داشت و امتیازهایی که در شریعت او بود... همه را بیان نموده و به پیامبران امر فرموده بود، همه آن صفات را برای امت‌های خود بازگو کنند و از امت‌های خود عهد و پیمان بگیرند که هرگاه آن پیامبر با آن ویژگی‌ها و آن صفات مبعوث شود، به او ایمان آورند.

پیامبران همه آن صفات و آن مشخصات را به امت‌های خود رسانده و برای اوصیای خود بازگو نموده بودند و در کتاب‌های آسمانی و کتاب‌هایی که اوصیای پیامبران در شرح کتاب‌های آسمانی نوشته بودند، این امور با تفصیل تمام ثبت و ضبط گردیده بود. همان‌طور که اشاره شد، از آنجا که این اطلاعات و مطالب، از جمله اموری بود که به زندگانی دنیایی آنان که کتاب‌های آسمانی را تحریف می‌کردند زیانی نمی‌رسانید، لذا همه آن مطالب در آن کتاب‌ها سالم مانده، دستخوش تحریف نگردیده بود و در دست علمای یهود و نصاری موجود بود. علمای یهود و نصاری هر جا که بودند آن اخبار را با تفضیلی هرچه تمام‌تر بیان می‌کردند و شرح می‌دادند و از آن جمله بود اخباری که آنها برای عبدالمطلب و ابوطالب، جد و عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شرح داده بودند.

علمای یهود آن اخبار را در مدینه منتشر ساخته و خبر داده بودند که آن پیامبر موعود به این شهر هجرت خواهد کرد. به همین سبب بود که ابوطالب این امر را مکرر در اشعار خود، بعد از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بیان کرد و نیز به همین سبب اهل مدینه هنگام برخورد با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، —

دانستند که او همان پیامبر موعود است که یهود از او خبر دادند و به او ایمان آوردند.

نکات مهم درس

- ۱- اجداد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، تا آنجا که عرب می شناختند و خبر داشتند، شیخ و رئیس قبیله قریش در مکه بودند؛
- ۲- هاشم اولین کسی بود که دو سفر تجارتي تابستان و زمستان را برای قریش بنیان گذارد؛
- ۳- عبدالمطلب را «ابراهیم ثانی» نامیدند؛
- ۴- پس از عبدالمطلب، ریاست قبایل قریش به فرزندش ابوطالب منتقل گردید؛
- ۵- پس از آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به سن بیست و پنج سالگی رسید، با ثروتمندترین زن قریش، «خدیجه» ازدواج کرد و دارای خانواده ای ثروتمند گردید؛
- ۶- علی (ع) خردسال، تحت تکفل پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و در خانه ایشان پرورش یافت؛
- ۷- خداوند تبارک و تعالی همه اوصاف پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را به پیامبرانش خبر داده بود.

سؤالات

- ۱- منظور از «رحله الصيف» و «رحله الشتاء» چیست؟
- ۲- به چه دلیل عبدالمطلب را ابراهیم ثانی نامیدند؟
- ۳- «مصباح الحرم» لقب چه کسی است؟
- ۴- واقعه عام الفیل را بیان کنید.
- ۵- ماجرای حجر الأسود چگونه پایان یافت؟
- ۶- چرا تحریف کنندگان کتب آسمانی پیشین، علایم و نشانه های ظهور حضرت خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) را تحریف نکردند؟